دفاعی از احتیاط صاحب جواهر در لحظه زوال

الآن یکی از بحث‌ها همین است. من الآن این فرمایش آقا را می‌خوانم، ایشان برای اینکه صاحب جواهر مطلب را انکار کرده‌اند، به این صورت فرموده‌اند. من عبارت ایشان را می‌خوانم، می‌خواهم شما جواب بدهید. اگر بحث‌های دیروز را قبول دارید، از فرمایش ایشان جواب بدهید. اگر هم همراه ایشان می‌شوید جلوتر می‌رویم.

بحث دیروز ما این شد که یک اختلافی داریم که غیرمستقر است، ولی از نظر بحث علمی خیلی خوب است. ایشان هم بسیار خوب از صاحب جواهر دفاع کرده‌اند. می‌فرمایند چرا صاحب جواهر را کنار بگذاریم؟! البته چون اختلاف غیرمستقر است، پایان آن جمله‌ای آورده‌اند. جمله پایانی همان است که در آخر کار عرض می‌کنم. فرمودند:

> **آیا می شود در دفاع از فرمایش جناب صاحب جواهر ره (در مقابل فرمایش جناب همدانی و حکیم رهما) چنین گفت: فرض کنیم اربابی به عبدش بگوید وقتی ساعت از 12 گذشت حق حرکت داری و مادامی که ساعت رأس 12 است حق حرکت نداری، این ساعت هم تحویل تو.**

ساعت را به او می‌دهد و می‌گوید حق نداری قبل از آن حرکت کنی؛ «اذا زالت الشمس»؛ وقتی در شد حرکت بکن.

> **و ساعتی را به او تحویل می دهد که ثانیه شمار دارد.**

ساعت‌های دیجیتالی که ثانیه‌شمار دارد به چه صورت است؟ کنار دوازده دو تا صفر است. چه زمانی این دو صفر، یک می‌شود؟ البته باید سه بخش باشد. دوازده، دو نقطه، دو صفر که برای دقیقه است، بعد دو نقطه و دو صفر برای ثانیه‌شمار، چه زمانی این دوازده از دو صفر ثانیه در می‌شود؟ آن وقتی که یک ثانیه به جلو برود. مادامی که بین آن هستیم این دو صفر، یک نمی‌شود.

> **اگر عبد ساعتی بخرد که تا صدم ثانیه را نشان می دهد و در زمانی که ساعتش 12:00:01 را نشان می دهد حرکت کند...**

البته در اینجا دو تا صفر کم گذاشته‌اند. در اینجا دو صفر دیگر می‌خواهد. دوازده، دو صفر، دوصفر، دو صفر. یعنی صدم ثانیه را هم می‌خواهد

> **... در حالی که ساعتی که مولا به او داده است ۱۲:۰۰ را نشان می دهد و رأس ۱۲ است...**

دوازده و دو صفر است. چون هنوز آن ثانیه در نشده. باید به پایان برسد تا دو صفر، آن یک صدم بشود. ساعت خود مولی دوازده است ولی به ساعت او صدم ثانیه از دوازده در شده است.

> **... مولا حق اخذ او را ندارد؟(به این تقریب که: اعطای ساعت کذایی به عبد، به مثابه شرح مراد مولا از «عبور ساعت ۱۲» است).**

مولی گفت وقتی ساعت دوازده گذشت. این هم ساعت است. یعنی عبور من را بفهم. من مقصودم عبور عرفی است. نه اینکه بروی ساعت بخری. هنوز مقصود من نشده اما شما زیر یک صدم ثانیه حرکت کردی!

> **ای فرماندهٔ نظامی به سرباز می‌گویی وقتی ساعت از 12 در شد این موشک را شلیک کن و قبل از عبور از ساعت 12 حق شلیک نداری و ساعتی که در فضای نظامی متعارف و رایج است، با دقت میلی ثانیه است، این سرباز با ساعتی که میکروثانیه را نشان می دهد، عبور از ساعت 12 را احراز کند حال آن که طبق ساعت رایج هنوز رأس 12 است.(به این تقریب که فضای حاکم و تناسبات موجود، قرینه شارحه قابل اخذ برای فهم معنای «عبور از ساعت 12 » باشد و حق اخذ به ظهور اولیه کلام نباشد).**

آیا او حق دارد به ساعت میکروثانیه مراجعه بکند درحالیکه هنوز به ساعت نظامی نشده است؟ دراینصورت نظم به هم میخورد. چون این ساعت میزان آنها است. کل برنامه نظامی با این برنامه تنظیم میشود.

32:30

> **غرض این که: چه بسا نگاه جناب صاحب حواشی به مقوله «زوال ای زائل شدن شمس» (= گذشتن = عبور کردن = مضی = ...) مانند مقوله «فور» در فقه باشد. اگر شارع در مقامی حکم به وجوب فور کرد و تراخی را ممنوع کرد، در هرمقامی فور و تراخیاش به نسبت خودش(و با فهم تناسبات حکم و موضوع) باید فهم شود. مثلا در صلاة جماعت می گویند اگر کسی که مکلف از طریق او به امام متصل است نمازش شکسته بود، اگر بعد از تشهد و سلام «فورا» داخل جماعت شود،**

> **اتصال مکلف باقی است. مسلما اگر شخص در رکوع رکعت سوم اقتدا کند، اصلا «فور» محسوب نمی شود هرچند فقط 20 ثانیه گذشته باشد. اما اگر گفتند وجوب صلاة آیات علی الفور است، قطعا 20 ثانیه مخل به آن فور نیست.**
>
> **حاصل آن که چه بسا احتیاط جناب صاحب جواهر ره نه از این باب است که طریق را داخل موضوع کرده‌اند، بلکه از این باب است موضوع را خود «زوال، مضی، گذشتن، ...» دیده‌اند و از طرفی گفته‌اند باید به قدری باشد که صدق عرفی زوال بکند. یعنی زوال عرفی مراد است نه عقلی.**
>
> **به عنوان استیناس، اگر یک ان‌وثانیه(یک در ده به توان منفی نه ثانیه، تصور شود: یک میلیاردم ثانیه!) بعد از این که مرکز خورشید روی نصف النهار قرار گرفت، شخصی نمازببندد، به طوری که صدق عرفی «دلوک / زوال/ گذشتن/عبور کردن» نکند، همان حضرات حکیم و همدانی ره و محشین عروه، با همین قاطعیت و اتفاق و جزم، حکم به صحت نماز می کنند یا آن ها نیز به مانند صاحب جواهر ره به فکر فرو رفته و در مقام احتیاط برمی آیند؟!**

به ساعتی که این قدر دقیق است، نماز را می‌بندند یا نه؟

> **اگر از تناسبات حکم و موضوع و بنا و مذاق شارع، بفهمیم که واقعا از لفظ «زوال» دقت عقلی آن مراد نبوده است و زوال عرفی مراد است (آن چنان که در ممنوعیت «تراخی»، برای همه مسلم است که تراخی عقلی مراد نیست و تراخی عرفی مراد است)، خلط طریق و موضوع شده است؟!(چه بسا در عنوانینی همچون «ملاقات» نجاست، «اتصال» به کر و ... هم همین طور باشد که اصلا اطلاق کلام مراد نیست و از سیره و فتوا و تناسبات، می فهمیم که اگر در جایی عقلا ملاقات بود ولی عرفا ملاقات نبود، حکم جاری نیست).**
>
> **به کلام صاحب جواهر ره می توان دو جور نقد داشت: یکی این که بگوییم این احتیاط، یک حرف نگفتی، خلط اثبات و ثبوت و دخالت طریق در موضوع است.**

کلمه اثبات و ثبوت در فضای طلبگی ما کاربرد زیادی دارد. الآن که ایشان اثبات و ثبوت را می‌گویند منظورشان از ثبوت، زوال است. منظور از اثبات، وسیله‌ای است که آن را اثبات می‌کند. مقصود ایشان معلوم است. ولی کاربرد رایجتری برای ثبوت و اثبات هست؛ ثبوت یعنی موضوع انشائی واقعی، اثبات یعنی ادله شرعی؛ این بیشتر کاربرد دارد. ایشان که گفتند ثبوت و اثبات مخلوط نشود. مقصودشان از عالم اثبات، ادله شرعیه نیست. ولو بعداً به ادله می‌گویند.

این یک نقد ایشان بود که صاحب جواهر این اشتباه را نکرده‌اند. اما نقد دیگر را ایشان می‌پذیرند. چون اختلاف غیرمستقر است. ایشان در اینجا همراه دیگران می‌شوند.

دیگر این که بگوییم: هرچند این حرف کامل در فضای فقه ممکن است و اشباه و نظائر فراوانی هم در فقه دارد، اما در این مورد چنین استظهاری از ادله نمی شود. این نقد دوم وارد است ولی اولی به نظر وارد نیست[1].

«دیگر این که بگوییم: هرچند این حرف کامل در فضای فقه ممکن است»؛ اینکه مولی فرموده با این وسیله کارهایت را انجام بده، **«و اشباه و نظائر فراوانی هم در فقه دارد، اما در این مورد»**؛ در زوال که اختلاف غیرمستقر است، **«چنین استظهاری از ادله نمی‌شود»**؛ ادله در اینجا یعنی ادله اثباتیه. من که به اینجا رسیدم دیدم خوب شد. من باراه گفته‌ام؛ صاحب جواهر مگر فقیه نیستند؟! شما که با بچه کوچه و بازار صحبت نمی‌کنید. شما می‌گویید از ادله چنین استظهاری نمی‌شود. صاحب جواهر هم می‌گویند که چنین استظهاری می‌شود. ایشان می‌گویند من هم فقیه هستم، استظهار می‌شود. شما می‌گویید «العرف بابک»، ادله را ببینید، خب ایشان هم می‌گویند «العرف بابک»! قبلاً عرض کردم به صرف اینکه بگوییم استظهار می‌شود ای نمی‌شود کاری حل نمی‌شود.

شاگرد: وقتی منا‌سبات را قبول داشت چرا می‌گویند استظهار نمی‌شود؟ وقتی ساعت به‌عنوان وسیله داده شد، چرا می‌گویند استظهار نمی‌شود؟

استاد: بله، چرا استظهار نمی‌شود؟ شما خودتان گفتید. یعنی مثال‌های شما اتفاقا استظهار را به آن طرف برد. کار را تمام کرد. ولی خب خوب است. چرا استظهار نمی‌شود؟ ببینید استظهار، ادعائی نیست بلکه مبادی دارد. شما که می‌گویید از ادله استظهار نمی‌شود باید مبانی آن را مدون کنید و ارائه بدهید و بگویید چرا از ادله چنین استفاده‌ای نمی‌شود؟ اگر چرای آن را گفتید می‌بینید به نقد اول برمی‌گردید. یعنی چون ادله موضوع ثبوتی‌ای را می‌گوید که آن موضوع ثبوتی ربطی به طریقش ندارد. استظهار شما به همان برگشت و دو تا نیست. شما چیزی می‌گویید که پا در هوا می‌ماند. صاحب جواهر هم می‌گویند استفاده می‌شود. اتفاقا جواب ایشان را ندادهاید. صاحب جواهر چه فرمودند؟ فرمودند خود شارع می‌گوید «اذا استبنت»؛ صبر بکن. صاحب جواهر برای حرف خودشان چند دلیل آوردند. لذا گفتن احتیاط کنید. چطور بگوییم استظهار نمی‌شود؟! پس باید حرف بزنیم. حالا به مثال‌هایی که ایشان گفته اند برگردیم. مبادی اینکه می‌گویند استظهار نمی‌شود را ببینیم.

ایشان فرمودند مولی به عبد یک ساعت می‌دهد. خب بله، وقتی خود مولی ساعتی به دست او بدهد و بگوید دوازده و دو صفر است، دو صفرش باید یک شود تا بگوییم که عبور کرده است. اینجا که قبول است. در اینجا آن چه که موضوع حکم است، عبور از دوازده_ساعتی است که مولی به او داده. تمام! می‌گویید این ساعت را بگیر، وقتی عبور کرد؛ چه چیزی عبور کرد؟ این ساعتی که به تو داده‌ام. در اینجا که موضوع ثبوتی خود همین ساعت است و باید هم عبور کند. از همین‌جا است که قیاس مع الفارق شروع شده است. ما یک ساعتی داریم که دو تا دوازده دارد و مولی به دست او می‌دهد. یک ساعتی داریم که در بیرون حرکت دارد و زمان را تعیین می‌کند. اگر همین ساعت را به دست او می‌دهد خب موضوع، خودش است، دیگر چرا ساعت را می‌گویید؟! این باید جلو برود. وقتی هم رفت مجاز هستید. اما صحبت سر این است؛ ما یک وقتی می‌گوییم وقتی مرکز شمس روی نصف النهار لیلی ما رسید - خط زمان - آن وقت می‌گوید حرکت کن. «اذا وصل مرکز الشمس الی دائرة النصف النهار اللیلیة» که زیر زمین است، نصف شب است. با دوازده می‌خواهیم نصف شب را بگوییم. ببینید در اینجا نمی‌گوید وقتی این ساعت تکان خورد، یک می‌شود. می‌گوید وقتی مرکز شمس رسید نصف شب است. یعنی موضوع چه شد؟ یک حکم بیرونی و تکوینی شد. وقتی مرکز شمس به دائره رسید و عبور کرد این کار را بکن. اینجا است که امام می‌گویند اگر مقیاست را بلندتر بگیری ابیَن است. چرا ابین است؟ چون «اذا زالت الشمس»، نه وقتی که این مقیاس تکان خورد. این مقیاس که تکان خورد به دست تو داده‌اند، اما موضوع که این نیست. موضوع این است که «اذا زالت الشمس». موضوع، یک وجود تکوینی خارجی یک حرکت است در بیرون. مقیاس دارد آن را نشان

می‌دهد. لذا حضرت می‌فرمایند «ابین». هر چه مقیاس تو بلندتر باشد به آن چیزی که موضوع واقعی تو است نزدیکتر می‌شوی.

شاگرد: شاید مرادشان این است که ارائه طریق توسط شارع می‌تواند در عرف به این صورت تلقی شود که شارح کلام مولی هست ای من؟

41:41

استاد: اصلاً فضای فقه برای این است که ما ببینیم طریقی که مولی قرار داده به موضوع حیثیت تقییدیه می‌زند ای من؟ بحث ما همین بود. همه بحث سر همین است که ما می‌خواهیم در کلاس فقه موضوع ثبوتیای که شارع برای حکم خودش قرار داده را پیدا کنیم. این ساعت را بگیر، می‌تواند حیثیت تقییدیه در آن بشود ای من؟ در تعارف نظامی که الآن گفتند به چه صورت است؟ در تعارف نظامی دارد همانگی ایجاد می‌کند، به تعبیر آقا می‌قاتی برای نظامیها است. آنها فقط با یک موضوع خارجی که نصف شب بشود کاری ندارند، بلکه با این امر نظامی که می‌خواهند انجام بدهند کار دارند.

من مثال را عوض کنم؛ می‌گوید وقتی مرکز شمس به دایره نصف النهار لیلی رسید، یک تابش کیهانی با زاویه عمود صورت می‌گیرد. شما فوری این دکمه را برای انتشار این گاز بزنید تا اثرات سوء آن تابش کیهانی را دفع کند. خب اینها مثال است. شما الآن بگویید شما چرا یک ساعتی را گرفتی که یک میکرون ثانیه را نشان می‌دهد؟! بلکه هر چه دقیقتر باشد بهتر است. چرا؟ چون موضوع ما خود ساعت نیست که بخواهیم طبق آن کاری را انجام بدهیم. موضوع، یک چیز بیرونی است. وقتی مرکز شمس روی دایره نصف النهار رسید، آن تابش روی آن می‌آید. وقتی تابش آمد شما این دکمه را بزن. اتفاقا هر چه زودتر بزنید مطلوبتر است.

خب حالا در شرع کدام یک از اینها است؟ می‌گوید «اذا زالت الشمس فتحت ابواب السماء»؛ یعنی ابواب سماء صبر می‌کنند اگر عرف دید دارد سایه زیاد می‌شود، عرفا زوال شده، این دفعه «فتحت»، کسی از این دلیل این را می‌فهمد؟! آقا هم که فرمودند من قبول دارم که از ادله چنین استفاده نمی‌شود. اما اتفاقا بحث سر همین است که وقتی ادله کار تکوینی را موضوع قرار می‌دهد و آثار تکوینی بر آن بار می‌کند، پس دیگر عرفی نشد. «زالت الشمس»؛ هر چه هم وسیله را دقیقتر کنید دارید به آن نزدیکتر می‌شوید. «ابین»؛ دارید به آن نزدیکتر می‌شوید. لذا با این بیانم شکی ندارم که اگر به مرحوم حاج آقارضا و مرحوم حکیم بگوییم با یک ساعت الکترونیکی که یک میلیاردم ثانیه را تعیین می‌کند و زوال شمس را تعیین می‌کند و می‌گوید عبور کرد، نماز می‌خوانند؟ آنها مشکلی ندارند که بگویند نماز می‌خوانیم. من گمانم این است که اصلاً مشکلی ندارند. یعنی زوال عرفی برای احراز آن زوال است. برای اطمینان است. برای قاطعیت استصحاب عدم دخول وقت است. نه برای اینکه این وسیله، حیثیت تقییدیه برای حکم بشود. به خلاف مثالهای ایشان.

در مثالهای ایشان خود وسیله، حیثیت تقییدیه می‌زد به مقصود. این ساعت نظامی موضوعیت داشت. آن ساعتی که دو تا بود، مولی خود آن ساعت را به او داده بود. اما مولی که ساعتی به ما نداده است. گفته «اذا زالت»، «اذا اهل الهلال»، وسیله ما این ساعت بوده. خیلی تفاوت است بین اینکه خود مولی وسیله‌ای را بدهد و بگوید به آن نگاه بکن، با اینکه ساعت تکوینی را بگوید و بگوید وسیله آن را خودتان دارید. در اینجا اگر شما ساعت دقیقتر بخرید شما را از تشخیص موضوع تکوینی منع نمی‌کنند.

اما نسبت به فور؛ ببینید مسائل چطور مخلوط می‌شود. در فور و تراخی ما موضوعی داریم که در محدوده متعلق المتعلق حکم است و یک متعلق الحکمی داریم که فضای امتثال نیاز دارد. فور و تراخی که به آنها مثال زدهاند، همه در محدوده امتثال حکم است. اینکه امتثال حکم عرفیت دارد یک

چیز است، موضوعات تکوینیای که شارع آنها را موضوع حکم خودش قرار میدهد، دیگر در آنها عرفیت میزان نیست. چون تکوینی هستند. چیز تکوینی مربوط به تکوین است، عرف به آن چه کار دارد؟! بله، برای احراز آن عرفیت به خرج میدهد. خیلی تفاوت است. اما در فور چارهای نداریم جز عرفیت. چون ربطی به موضوع نیست. حوزه موضوع، تکوینیات است، حوزه فور، امتثال است. مکلف باید کار انجام بدهد. شما دارید قیاس مع الفارق میکنید؛ فوری که مؤلفهای از عالم امتثال است، با موضوعی قیاس میکنید که از تکوینیات است. و عرف تنها با عرفیت خودش آن را احراز میکند.

بنابراین من به این صورت ختم میکنم: چرا اختلاف صاحب جواهر در زوال، مستقر نشد؟ چون دیگران تشخیص دادند موضوعی که شارع قرار داده، اینها طرق به آن هستند. چرا در هلال هنوز اختلاف است؟ چون در زوال یک پدیده است، در یک لحظه عبور مرکز است. همه خوب آن را درک میکنند و با آن مشکلی ندارند. لذا اختلاف صاحب جواهر هم نمایسی و به آن اعتنا نکردند. اما در هلال چون اهلال هلال یک شیء است، عرفیتش، تحققش بهگونهای است که پارادوکس خرمن در آن روشنتر میآید، آن جا تفاوت میکند.

---

[1] فدکیه

بازبینی #1
ایجاد شده 10 مه 2026 10:21:40 توسط ... .
به روزرسانی شده 10 مه 2026 10:27:07 توسط ... .